

## چرا خاطرات مصدق در سال ۶۴ منتشر شد؟

دکتر محمد مصدق پیشوای نهضت ملی ایران، پس از شکست نهضت و حاکم شدن سیطره شاه و اربابانش بر حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، سه سال در زندان بود و سپس برای تبعید به زادگاهش احمدآباد اعزام شد و تا مرگش یازده سال را در آنجا سپری کرد. دکتر مصدق فردی سیاسی بود و مسئولیت خود را در رویدادهای تلخی که گذشت و بختک شوم استبداد و ستم را بر کشور ما حاکم کرد به خوبی درک می‌کرد. او فرصت کافی داشت تا پس از کنار رفتن پرده و در جریان دادگاه‌ها و تحولات بعدی، دوستان و دشمنان نهضت ملی و مردم ایران را به طور عریان بشناسد، توهمات خود را بازبینی کند، واقعیت آن‌چه را که گذشت و مسئولیت بازیگران صحنه سیاسی ایران را به خوبی درک کند، عمق فاجعه را در سال‌های پس از آن و هنگامی که کشور و ثروت و اقتصاد آن را چون گوشت قربانی میان خود تقسیم می‌کردند، مشاهده کند و بفهمد و از این همه درد بکشد. او تا سال ۱۳۴۵ زنده ماند و شاهد فاجعه‌ای بود که می‌توانست با تدبیر و روشن‌اندیشی از وقوع آن جلوگیری کند. فاجعه‌ای که مردم ما ۶۰ سال بعد هنوز مکافات آن را پس می‌دهند.

هرچند دکتر مصدق در تبعید به سر می‌برد، اما در انزوای کامل نبود. ارتباط میان او و الهیار صالح به طور مرتب برقرار بود و صالح از او در مورد مسائل گوناگون نظر می‌خواست و مصدق نیز بر اساس تجارب تلخ گذشته و درس‌های خونباری که از دست رفتن آرزوهای ملی ایران به او آموخته بود، پاسخ می‌داد و از این جمله بود مخالفت او با حضور خلیل ملکی و طرفدارانش در جبهه ملی دوم با تأکید بر این که این آدم‌ها با خود دعوای حیدری نعمتی به همراه می‌آورند و وجودشان جز تفرقه حاصلی دربر ندارد.

مصدق عصاره تجارب خود و حکایت دردهایش را در کتابی نوشت و نام آن را هم همین، یعنی "خاطرات و تألمات" گذارد و یک نسخه از آن را به ودیعه به هر یک از پسران خود احمد و غلامحسین سپرد تا پس از مرگش و هنگامی که اوضاع را مناسب دیدند (یعنی دیگر شاهی در کار نبود) منتشر کنند.

انقلاب فرارسید و مردم دشمن بزرگ خود و مصدق، یعنی شاه را دربه‌در و کفن کردند. آنها در خیابان‌ها از مصدق و مبارزان ضد رژیم استبدادی اعاده حیثیت کردند. هیچ‌گاه مصدق تا به این حد محبوب نبود. مردم نام خیابان پهلوی را به مصدق تغییر دادند و آماده شدند تا نظر و عمل مدعیان رهروی راه مصدق را بشنوند و ببینند. اما خبری از "خاطرات و تألمات" نشد. ظاهراً مصدق حرفی برای زدن نداشت و این در حالی بود که هر کس انگشت اتهام به سوی دیگری دراز می‌کرد. همه در جست‌وجوی حقیقت بودند تا آینده خود را بر دروغ بنا نکنند.

روزها و سال‌ها گذشت. ملیون برای مدت کوتاهی روی کار آمدند، اما به سرعت ساقط شدند. حتی فردی چون بازرگان را نیز که مصدق از دست او حرص بسیار خورده بود تحمل نکردند.<sup>۱</sup>

اوضاع به سرعت به زیان مصدق برگشت. دشنام به مصدق نقل رایج مشتی دهان‌گشاد در خیابان‌ها شد: "حالا که رهبرت مصدق شده، رأی ما رو پس بده". نام مصدق را مجدداً از روی خیابان پهلوی سابق برداشتند. گروه‌ها و مبارزان سیاسی یکی پس از دیگری زیر دست و پای آزادی‌کشان افتادند و به زنجیر کشیده یا راهی گورستان‌ها شدند. بازهم مصدق خاموش بود.

---

<sup>۱</sup> "بازرگان شخصیت فشری و سطحی‌نگری داشت و در پست مدیریت عامل شرکت نفت در هیئت خلع‌ید در آبادان و مناطق نفتی با اکثر مهندسين شرکت نفت اختلاف داشت و بیش از همه نسبت به ویسکی خوردن مهندسين در ایام فراغت از کار حساسیت می‌ورزید و دستور داده بود که تدارکات شرکت نفت همه مشروبات الکلی را از انبار و فروشگاههای شرکت ملی نفت که از دوران شرکت سابق نفت انگلیس باقی مانده بود، به رودخانه بریزد و بطری‌ها را بشکند و خوردن مشروب در تمام رستوران‌ها و کلوپ‌های شرکت ملی نفت اکیدا ممنوع شود. مدیرکل کارپردازی و اعضای هیئت خلع‌ید با این شدت عمل بازرگان مخالف بودند. بازرگان به دکتر مصدق هم گفته بود اگر این مهندسين و کارمندان شرکت نفت مشروب بخورند حاضر به اداره پست مدیر عاملی شرکت ملی نفت نیستم. چند بار مصدق تلفنی گفته بود آقا جان به امور شخصی مهندسين در آن جزیره دور افتاده و محروم از همه امکانات کاری نداشته باش، توجهات به مصالح کشور باشد. به هر حال گفته‌های مصدق تأثیری در او نکرد و او پست مدیر عاملی شرکت ملی نفت را بی‌خبر رها کرد و به تهران بازگشت. اللهیار صالح می‌گفت هر قدر مصدق او را نصیحت کرد که کاری به امور شخصی مهندسين و کارمندان شرکت نفت نداشته باشد، حاضر به مراجعت نشد و در تهران اقامت کرد و به معاونت اداره کل لوله‌کشی آب که ریاست آن با مهندس میکده بود منصوب شد. ظریفی گفته بود مهندس بازرگان حتی به مهندس میکده هم فشار می‌آورد نامش را تغییر دهد!" (نقل از خاطرات رسول مهربان)

آبها که از آسیاب افتاد و بگیر و ببند که خاتمه یافت و دیگر گروه سیاسی باقی نماند تا حرفی بزند و مردم را جنگ و خون‌های ریخته آن قدر خسته و ویران کرد که گشت و گذارشان را به گورستان‌ها خلاصه کردند، مصدق به زبان آمد، با کلامی شبیه به تمجیح که گویی از ته چاه بیرون می‌آمد و با حرف‌هایی که دیگر موقعشان گذشته بود و کسی به آنها گوش فرا نمی‌داد. چاپ نخست "خاطرات و تألمات" در اسفند ماه سال ۶۴ منتشر شد.

چرا این قدر دیر؟

مصدق تقصیری نداشت. باز هم مصلحت‌بینان صلاح ندانسته بودند.

چه کسانی؟ صلاح چه؟ صلاح که؟

مشکل ملیون طرفداران جبهه ملی در کشور ما همیشه این بوده است که وقتی غش می‌کردند، به راست، به آغوش راست‌ها و تفکرات مشکوکی نظیر بقایی و مکی غش می‌کردند. آنها غالباً آن قدر بزدل بوده‌اند که راه و چاره را از سلاخشان جويا می‌شده‌اند و ماشاءالله از این ذوات نیز همیشه در اطراف آنها پر بوده است تا آنها را تا حد مرگ بترسانند و در هر تحولی چنان از ترس فلجشان کنند که قدرت هرگونه حرکتی از آنها سلب شود. به دست و به پای بمیرند تا قصاب سر فرصت خدمتشان برسد.

خب، فکر می‌کنید دکتر غلامحسین مصدق که بعد از فوت احمد، تنها وارث دکتر مصدق بود و برخلاف پدرش از زیر و بم‌های سیاست بویی نبرده بود، در وانفسای دوران پس از انقلاب چه کسی را طرف مشورت قرار داد؟ استاد ایرج افشار را که متأسفانه پا به سیاست که می‌گذارد، می‌شود شیفته و واله و مفتون کسی مانند سید حسن تقی‌زاده، استاد لژ فراماسونری<sup>۱</sup>، که کلی از موقوفات پدرش محمود افشار و بودجه کتابخانه دانشگاه تهران

---

<sup>۱</sup> استاد ایرج افشار در ماه‌های آخر عمر قاطعانه شایعه فراماسون بودن خود را رد می‌کند، اما قرابت تفکر سیاسی ایشان با کسانی هم‌چون سید حسن تقی‌زاده یا محمود مطیر مدیر چاپخانه میهن و عضو لژ فراماسونری همایون که با کمک رکن ۲ ارتش فعال‌ترین جبهه ضدمصدق را هدایت می‌کرد، انکارناپذیر است. کار عمده این لژ فراماسونری تهیه اوراق و نوشته‌های ضد دین و مذهب شیعه و علماء در چاپخانه مذکور و پخش آنها به نام حزب توده ایران بود. "دولت های ایران در عصر مشروطیت"، ح.م. زاوش، نشر اشاره ۱۳۷۰، ص ۳۹۷

را صرف انتشار خاطرات و هر آن چیزهایی کرد که به نوعی به وی مربوط می‌شد که اهمیت بخش‌های سیاسی‌شان نه در آن چه به زبان آمده بود، بلکه در چیزهایی بود که ناگفته مانده بود. تقی‌زاده‌ای که نقش و شخصیت سیاسی واقعی‌اش را دکتر مصدق به زیبایی و به طور شسته‌رفته در خاطرات و تألمات بیان کرده است و خدمات ایران‌شناسانه‌اش قادر به زدودن پیامدهای مخرب آنها نیست.

این طوری است که استاد ایرج افشار مصلحت‌دید بازماندگان مصدق می‌شود و ایشان نیز "خاطرات و تألمات" را که تورق می‌فرمایند، وحشت می‌کنند و از آن بیش‌تر غلامحسین مصدق را متوحش می‌سازند و ظاهراً به ایشان سفارش می‌کنند اگر این کتاب را منتشر کنید، کن‌فیکون خواهد شد و پدرتان در گور خواهد لرزید!

این طور می‌شود که مصدق در تمامی دورانی که می‌بایست حرفی بزند و چیزی برای میلیون‌ها انسانی بگوید که اجازه یافته بودند سرنوشت خود را خود تعیین کنند و چشم‌بند و دهان‌بندشان را به دور انداخته بودند و به او خیره شده بودند، سکوت پیشه کرد و هنگامی لب به سخن گشود که دیگر کسی یا حال و حوصله شنیدن سخنی از او را نداشت یا به او دشنام می‌داد. گروه‌های سیاسی نیز به حقایق تاریخی پی برده یا نبرده و از تاریخ درسی آموخته یا نیاموخته، اکنون می‌گریختند و جلادها به دنبالشان و فرصت و تمایل آن را نداشتند که بایستند تا مصدق با زبان الکنی که همه پیروان جبهه ملی دارند، شرحی از تاریخ برای آنها بیان کند.

راستی استاد ایرج افشار در آینه خاطرات مصدق چه دیده بود که این‌گونه وحشت کرد و فرزندانش دکتر مصدق را واداشت به آرزوی به گور رفته و وصیت پدرشان پشت کنند و آن چه را که در واقع چیزی جز عصاره زندگی مرد شرافتمند نهضت ملی ایران نبود و وی ظاهراً در بازگویی آنها برای مردم کشورش بی‌تاب بود، در پستو نهران دارند. نگاهی به "خاطرات و تألمات" دکتر مصدق دلیل این وحشت و کراهت از افشای آنها را نشان می‌دهد.

## مصدق و آمریکا و انگلیس

مصدقی که "خاطرات و تألمات" را نوشته است دیگر می‌داند نهضت ملی و مردم ایران از کجا ضربه خورده است و از آن جایی که برخلاف پیش‌تر کسانی که دوروبر او را گرفته بودند تا در چشم‌هایش خاک بپاشند و دهانش را ببندند و دست‌هایش را بگیرند و بعد از سقوط نهضت ملی هم مزد زحمات خود را نقداً دریافت کردند، صمیمانه خواستار پیروزی نهضت ملی ایران بود و وقتی پرده‌ها افتاد، شگفت‌زده شد، دلیلی نمی‌دید سکوت کند و عاملان اصلی بدبختی و مصیبت مردم ایران را معرفی نکند. این مصدق دیگر آن مصدق متوهم و سیاستمدار نیست، بلکه ورشکسته‌ای است که حقیقت او را له کرده و درهم شکسته است. او در تنهایی و انزوای خود در احمدآباد شاهد رجزخوانی‌های دشمنان ملت است که ملت ایران و رهبر و جنبش آن را تحقیر می‌کنند و در همان حال که بر روی جنازه‌های پیشگامان جنبش ملی، ثروت کشور را میان خود تقسیم می‌کنند، نمی‌توانند شادی خود را پنهان کنند.

و مصدق درد می‌کشد و زار می‌گردد:

من هر وقت این جمله از پیام آقای سر آنتونی ایدن وزیر امور خارجه آن روز و نخست‌وزیر امروز انگلستان را که به مردم ایران داده می‌خوانم (که در آن می‌گوید هیچ چیز از این مناقشه، جاهلانه‌تر و بیهوده‌تر نبوده است) بی‌اختیار می‌گیرم که چرا عمال بیگانه بتوانند شکست ملت ایران را به رستاخیز تعبیر کنند و برای آن جشن برپا نمایند و این عمل سبب شود که وزیر خارجه انگلیس فداکاری یک ملتی را برای به دست آوردن آزادی و استقلال مناقشه‌ای جاهلانه تعبیر کند.<sup>۱</sup>

او که دیگر به همه حقایق پی برده است و توهمات و شبهاتش در مورد نقش آمریکا در حمایت از شاه و دربار و توطئه کودتا برطرف شده است، در مقابل یاوه‌گویی‌های شاه که زیر سایه سرکوب دروغ می‌بافد و می‌گوید،

---

<sup>۱</sup> "خاطرات و تألمات"، ص ۲۹۷

اعتقاد من این است که سرنگونی دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقهٔ مشیت یزدانی می‌درخشید

با خشم و درد می‌نویسد:

عرض جواب. بارقهٔ مشیت یزدانی در دل آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحلهٔ اول دست خط عزل من صادر شد و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحلهٔ دوم آن شروع شد و سیدو نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی‌ایمان تقسیم گردید و به هر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم { یعنی دارو دستهٔ طیب، رمضان یخی، پری‌آزدان قزی- اسدالله رشیدیان و امثال آنها } از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و یک زبان زیر نظر افسران و درجه‌داران به غارت خانهٔ من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.<sup>۱</sup>

پرواضح است که دولت آمریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و می‌خواست به عنوان جلوگیری از کمونیسم خود از منافع نفت استفاده کند هم‌چنانکه کرد و آزادی یک ملتی را با چهل درصد سهام کنسرسیوم معاوضه نمود.<sup>۲</sup>

و به یاد می‌آورد که چه روزهای درازی را در توهم سپری کرده بود و چگونه گذاشته بود در همان زمان که برای قتل عام آزادیخواهان و قلع و قمع کردن جنبش ملی به طور مشترک نقشه می‌کشیدند، او را بازی بدهند. مصدق در مورد توطئهٔ مشترک آمریکا و انگلیس، توطئه‌ای که تا روز آخر نمی‌خواست واقعیت آن را بپذیرد، می‌نویسد:

<sup>۱</sup> خاطرات و تألمات چاپ هشتم، صص ۳۳۷ و ۳۳۸

<sup>۲</sup> همان‌جا، ص ۳۷۸

از نتایج مذاکرات این دو وزیر (آچسن وزیر خارجه آمریکا و ایدن وزیر خارجه انگلیس) این بود {که} دولت آمریکا که بعد از سقوط من بیش از یک میلیارد کمک به دولت ایران نمود، نسبت به دولت من هیچ مساعدتی ننمود و همان ایام که نمایندگان دولتی در پاریس مشغول مذاکره بودند، من در واشنگتن از دولت آمریکا وامی به مبلغ صد میلیون دلار درخواست کردم که با هر سودی تعیین کنند، پرداخته شود... جوابی که به درخواست من داده شد این بود که موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آن قدر طول کشید تا دولت آمریکا در کار نفت شرکت نمود {شریک شد} و بعد به من این جواب رسید: "تا کار نفت با دولت انگلیس تمام نشود آمریکا از هر گونه کمک و مساعدت معذور است".<sup>۱</sup>

دیگر برای مصدق مانند روز روشن است که دفع‌الوقت کردن او و اعتماد بی‌دلیل به دشمنان جنبش ملی که ظاهراً با او همفکر بودند، اما با تمام قوا با دشمنان ملت ایران به توطئه علیه او مشغول بودند، فرصت‌های بزرگ را از جنبش ملی گرفت و برعکس، برای دشمنانش که برای هر مصالحه‌ای آماده می‌شدند، فرصت‌های غیرمنتظره آفرید تا شکست را به پیروزی تبدیل کنند. او به یاد می‌آورد که:

مذاکرات من با سفیر کبیر آمریکا به بن بست رسید و مستر راس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و به توسط آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای او فرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت ننمود و می‌خواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپائی صورت گیرد. سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیر ماه ۱۳۳۰ با آقای هریمن به طهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم توسط آقای اللهیار صالح سفیر کبیر ایران در واشنگتن داد که مفهومی این بود. کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سال‌ها با آن دولت راجع به مبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار به اینجا کشید که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار به شرکت صاحب امتیاز تادیه نمود و رفع اختلاف کرد. نظر بر اینکه موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز حدود چهار میلیون تن استخراج می‌نمود و شرکت نفت انگلیس در ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در ایران در حدود سی و دو میلیون یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج می‌کرد، دولت ایران ۶۴۰ میلیون یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک به آن شرکت داد از

<sup>۱</sup> خاطرات و تألمات دکتر مصدق، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی، ص ۱۸۲

بابت اصل، و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت ۲۰ سال که هر سال چهل میلیون دلار می شود به شرکت نفت ایران و انگلیس تادیه کند و حساب خود را تصفیه نماید. من تا آن وقت پیشنهادی به این صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم خیال واهی نبود چون که هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نمود به مقصود رسید. ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و با چه اشخاصی مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد و یقین حاصل کردند که دولت را به هر طریق می توانند ساقط نمایند و نتیجه آن شد که آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره به سوئیس رفته بود، مستر راس برای ملاقات حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن به ایران عذر خواست.<sup>۱</sup>

آری، آنها که قصد گریز داشتند و شکست خود را مسجل می دیدند، به واسطه تعلل دکتر مصدق در جلوگیری از فعالیت آزاد توطئه گران، بازگشتند و پیروزی غیرمنتظره را در آغوش گرفتند و سپس به تقسیم غنائم پرداختند. کنسرسیوم تشکیل دادند و در هر مجلس و محفل علیه دکتر مصدق و نهضت ملی سخن گفتند. مصدق با درد و تأسف خطاب به شاه نوشت:

ای کاش دستخط مبارک صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه نفت چطور بنفع ایران حل می شد. دولت انگلیس در تمام مراجع بین المللی شکست خورد، جز در این مملکت که کاملاً به مقصود رسید و دولت را ساقط کرد..... نفت متاعی نبود که همیشه روی دست ما بماند چون که غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق الجیشی داشت و به هر صورت مجبور بودند از ما خریداری کنند و هیچ کس حتی دولت انگلیس تصور نمی کرد روزی شرکت نفت صاحب امتیاز بتواند وضعیت سابق خود را در آبادان تجدید کند و این قسمت نطق سر آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس که در مجلس عوام گفت "من می خواهم مختصری درباره ۲۱۴ میلیون لیره ای که کشورهای دیگر برای سهم ما می پردازند صحبت کنم. بعضی ها می گویند این مبلغ چیزی نیست و کافی نیست. من همین قدر می گویم که تا چندی پیش شانس برگشت به آبادان و استفاده از نفت ایران را حتی بقدر ۲۱۴ پنس نداشتیم" خود دلیل واضح و مسلمی است در موفقیت ملت ایران.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> کتاب "خاطرات و تألمات" مصدق، چاپ هشتم، انتشارات علمی، ص ص ۲۶۸ و ۲۶۹  
<sup>۲</sup> برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ص ص ۲۷۵ تا ۲۷۷ کتاب "خاطرات و تألمات" مصدق



## مصدق و شوروی

احساس واقعی مصدق از نقشی که اتحاد شوروی در سیاست‌های بین‌المللی در رابطه با ایران آنروز ایفا می‌کند را می‌توان در نامهٔ پرشور او به ماکسیموف سفیر کبیر شوروی در ایران مشاهده کرد. مصدق که به شدت از پا پیش گذاردن اتحاد شوروی در مورد نفت شمال به وجد آمده است، در عبارتی از این نامه دلیل این شادمانی را به این شکل ابراز می‌کند:

خوشبختانه ورود جناب آقای کافتاردزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکائی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و فرصتی به‌دست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکت‌های آمریکایی بیان نمایم.<sup>۱</sup>

معنای سخن مصدق این است که او در اصل با دادن امتیاز معادن نفت ایران به آمریکایی‌ها مخالف بوده، اما دلش نمی‌خواست علناً با آنها مخالفت کند و در این بین "فرشته‌ای جهنمی" به نام شوروی پدیدار می‌شود و با ورود خود به قضیه موجب می‌شود خود آمریکایی‌ها از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و موجبی پیش نمی‌آید که مصدق منویات خود را بروز دهد و داغ مخالفت با آمریکایی‌ها بر پیشانی‌ش بخورد.

اصولاً مصدق همیشه چنین برخوردی با شوروی‌ها داشته است. همیشه از مواهب وجود و حضور آنها در همسایگی و در صحنهٔ سیاست‌های جهانی استفاده می‌کرد، اما همواره مراقب بود این امر آمریکایی‌ها را آزرده نسازد و به خشم نیاورد. دولتمردان آمریکا و انگلیس و دربار نیز که برخلاف تصور و توهم مصدق دستشان در یک کاسه بود، همواره کوچک‌ترین حرکت دولت مصدق را در این رابطه زیر نظر داشتند و با هیاهوهای خود این رابطه را که می‌توانست به نجات جنبش ملی منجر شود فلج کردند. آنها نه خود به مصدق اعتبار دادند و نه اجازه دادند دولت مصدق به اتحاد شوروی و هم‌پیمانانش نفت بفروشد. سیاست موازنهٔ منفی دکتر مصدق هیچ‌گاه از

---

<sup>۱</sup> سیاست موازنه منفی، جلد اول، ص ۲۶۰

یک حد فراتر نرفت و درست در موقعی که سخن از حیات و ممات جنبش ملی در میان بود، کاملاً فلج شد و به سقوط دولت ملی دکتر مصدق انجامید.

مصدق در همان نامه فوق می‌نویسد:

معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است... جناب آقای سفیر امیدوارم که فرمائید من به مقام و موقعیت دولت شما بیش از خودتان علاقه‌مندم، علاقه من به موفقیت دولت شما از نظر مصالح ایران است و چنان که در مجلس علناً اظهار داشتم گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده روزگار ایرانیان تباه شده است.<sup>۱</sup>

واقعیتی که هیچ‌گاه از آن به درستی بهره‌برداری نشد. دکتر غلامحسین مصدق که در همه اوقات جزو اطرافیان پدرش بود و به تبعیت از پدرش به اوضاع جهان می‌نگریست، پس از مراجعت از سفر ۴۲ روزه بی‌حاصلی که در معیت پدرش به آمریکا داشت، برای یک دیپلمات ایرانی مسئول امور سازمان ملل متحد نوشته است:

مادامی که آمریکایی‌ها را دوست داشتیم که سیاست‌شان بر خلاف انگلیسی‌ها بر ضد استعمار بود. حالیه یک سیاستی در ایران، با انگلیسی‌ها دارند که برای ما فرقی ندارند حتی بدتر هستند. زیرا که با انگلیسی‌ها انسان تکلیف خود را می‌داند و می‌فهمد که دشمن ایران هستند اما آمریکایی‌ها لاف دوستی می‌زنند (باطناً جاسوسی می‌کنند برای انگلیسی‌ها) مرده شورشان ببرد. ایران احتیاجی به کمک خارجی ندارد خودش قابل است و می‌تواند کار کند. اگر روزی مجبور شویم از خارجی کمک بگیریم از همسایه شمالی خواهد بود. چرا سراغ آمریکائی‌های تاجر برویم.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> همان‌جا.

<sup>۲</sup> ضمیمه کتاب ۴۲ روز با دکتر مصدق در سازمان ملل متحد، نوشته فض الله کیا، نشر آبی، چاپ اول بهار ۱۳۷۹

دکتر مصدق در کتاب خاطراتش بیش از ۶ مورد از حمایت های دولت شوروی و شخص استالین و ارتش شوروی نسبت به دولت ملی خود سخن به میان آورده است. او که از جمله شاهد جبهه گیری موافق و دفاع مستند نماینده شوروی در سازمان ملل و شورای امنیت از دولت مصدق بوده است، همان طور که در نامه اش به سفیر شوروی تأکید کرده بود،

دوستی ایران و شوروی برای ایرانیان عوضی ندارد ... محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رویه قابل ستایش ارتش سرخ حاصل کرده است { قابل انکار نیست } چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است.<sup>۱</sup>

در خاطرات نیز این نظر را تکرار می کند و در پاسخ به شاه و طرفداران فاشیسم، حضور نیروهای شوروی در ایران را موجب نجات مردم از دیکتاتوری رضاشاهی اعلام می کند و می نویسد:

در احمد آباد زیر نظر مأمورین شهربانی بودم، هیچ روزی نمی گذشت که نگران پیش آمدی نباشم که ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه سیاست ایران سبب شد من و عده ای در تهران و سایر نقاط که زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم.

و

آن روز که من عهده دار مقام ریاست دولت شدم در ایران سه دولت متنفذ بود بدین قرار :

- ۱) دولت انگلیس که از دو قرن پیش شروع کرده بود و نفوذ آن در دستگاه دولتی عمیق بود و سابقه تاریخی داشت.
- ۲) آمریکا که سیاستش سابقه ای نداشت و سطحی بود ولی از این نظر که در دنیا قدرتی به دست آورده بود، دولت انگلیس نمی توانست آن را نادیده بگیرد.

---

<sup>۱</sup> "سیاست موازنه منفی"، حسین کی استوان، جلد اول، ص ۲۶۰

۳) دولت روسیه تزاری که بعد از انقلاب دیگر در ایران سیاستی نداشت و سیاست جدید زاده مرام کمونیستی جانشین آن گردید و نظر به این که دستگاه دولت زیر نظر دول استعماری بود، در درجه سوم قرار گرفته بود و با این حال تا استالین فوت نکرده بود دول استعمار از او ملاحظه می کردند و ملت می توانست تا حدی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من ظرف ۲ روز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و باز روی همین احساسات بود از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را که تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود، خلع ید کردم و بعد از استالین چون قائم مقام او شخصیتی نداشت ملاحظات دول استعماری از آن دولت از بین رفت و ایدن که وزیر خارجه انگلیس بود مسافرتی به آمریکا نمود و مذاکراتش با ایزنهاور باین نتیجه رسید که رییس جمهوری آمریکا تصویب بکند آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ در سهام کنسرسیوم مبادله کنند و شرکت های نفت آمریکا به مقصودی که داشتند برسند.<sup>۱</sup>

و در جایی دیگر در پاسخ به افتراهای شاه در کتاب مأموریت برای وطنم او، تأکید می کند که شاه می توانست با اتکا به اتحاد شوروی هم چون پدرش گوش به فرمان استمارگران بین المللی نباشد.

از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظار نداشت. چونکه آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آن چه امر می شد تخلف کند ولی از اعلیحضرت محمدرضا شاه که از هیچ به مقام سلطنت نرسیده اند و مقتضیات روز هم با آن زمان فرق کرده بود چونکه در آن وقت دولت اتحاد شوروی غرق در امور داخلی بود ولی بعد از جنگ دوم جهانی در صحنه سیاست بین المللی وارد شده بود، هیچکس انتظار نداشت همان رویه سابق را تعقیب کنند.<sup>۲</sup>

امابه رغم چنین نظری و سوابق آزموده اتحاد شوروی، دکتر مصدق دست روی دست می گذارد، خود دستان خود و جنبش ملی را می بندد تا جلادان سر فرصت خود را تجهیز و جنبش را ساقط کنند. آیا شرحی کوتاه تر و گویاتر از این می توان برای چگونگی رفتار دو دولت خارجی با یک کشور مستقل و نیز منش و روش دولت سوم، یعنی اتحاد شوروی، ذکر کرد؟

<sup>۱</sup> "خاطرات و تألمات"، چاپ هشتم، ناشر انتشارات علمی با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق اول اسفند ۱۳۶۴، صص ۳۴۴ و ۳۴۵.

<sup>۲</sup> همان جا، ص ۲۰۱

اگر از روی اعتراف زیر، بتوان روش کار دولت مصدق و شخص مصدق، نخست‌وزیر، را مشخص کرد، آیا نمی‌توان گفت که با چنین روش و منشی ساقط شدن دولتی این‌چنین ضعیف و بی‌تصمیم حق آن بوده است؟ در یک کشور مستقل که یک دولت ملی بر آن حاکم است، سفرای دو کشور بیگانه کارشان به توطئه علیه آن دولت منحصر است و این را همه از جمله رئیس آن دولت ملی می‌دانند. اینها حتی نخست‌وزیر آن دولت را زیرنظر دارند و هر چند خود هر روز به بهانه‌های مختلف، که اکثراً با هدف اعمال فشار و تهدید است، با آن نخست‌وزیر دیدار می‌کنند، مراقبند او با سفیر کشور ثالث دیداری نداشته باشد و تهدید می‌کنند که در غیر این صورت حکومت را ساقط خواهند کرد. اما منش و روش کشور ثالث نیز به قراری است که ذکر شده است. بخوانید:

ایدن و آپسن دو وزیر خارجه انگلیس و آمریکا ساکت ننشستند و از کنفرانس آتلانتیک شمالی که سه ماه در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفته و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود که دولت آمریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذرانند.

پس از این کنفرانس، عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع به کار کردند و هر کدام به نحوی نقشه سقوط دولت مرا طرح می‌نمودند و با هندرسن سفیر آمریکا و یکی از عمال بسیار موثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می‌نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار می‌داد و می‌نگریست تا چنانچه تماسی با مامورین دولت شوروی پیدا کنم آن را به دولت خود گزارش دهند و سقوط دولت مرا فراهم نماید که در آن مدت فقط یک یا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی به خانه من آمد\* و راجع به شیلات بحر خزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی می‌شد، مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مامورین شوروی باشد تا بعد قراردادی در این باب داده شود و به محض اینکه گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای آن ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود، چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقاء کند و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد. آیا می‌دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت

---

\*- و این در شرایطی بود که اکثر روزهای هفته هندرسن و گریدی سفرای آمریکا با مصدق ملاقات می‌کردند.

صحیح می فرمایید ما نمی بایست از شما چنین تقاضایی کرده باشیم و عذر خواست و رفت و در روز انقضاء هم شیلات به تصرف دولت درآمد..... تصرف شیلات به دست من کار دول غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار به دست من تمام شود.<sup>۱</sup>

## مصدق و توده‌ای‌ها

راه جنبش ملی ایران را جان‌فشانی توده‌ای‌ها هموار کرد که نقش مهمی در سازمان‌دادن صنفی و سیاسی توده‌های زحمتکش کارگر و روستایی داشتند و تاوان اصلی شکست جنبش ملی را غیر از مردم ایران، توده‌ای‌ها دادند. از میلیون بجز مصدق که به زندان افتاد و به تبعید رفت، تنها معدودی در تلافی جویی سبعاثه امپریالیسم و دربار جان باختند که در رأس آنها دکتر فاطمی قرار داشت که به قول مصدق دلیل اصلی‌اش آن بود که پیشنهاد دهنده اصلی ملی شدن صنعت نفت<sup>۲</sup> و در این راه آشتی‌ناپذیر بود.<sup>۳</sup>

در واقع راه کودتا با کشتار توده‌ای‌ها و هزارها سال زندان برای آنها هموار شد. تقریباً کلیه دیگر اطرافیان دکتر مصدق که یا عامل نشان‌دار انگلیس بودند یا در اولین فرصت خود را به مناسب‌ترین قیمت فروختند<sup>۴</sup>، پس از پیروزی کودتا مزد خود را به سرعت دریافت کردند و مصدق را شرمنده و شرمسار باقی گذاشتند، به صورتی که پس از دستگیری نمی‌دانست آنها مدعی او هستند یا آزموده و دربار و یکی از مسائلی که او را در دادگاه‌ها و زندان به شدت کلافه کرده بود، آن بود که تنهای تنها بود و هیچ همفکر و همدلی نداشت. نزدیک‌ترین یارانی که انتخاب کرده بود، همگی یا از جان‌نثاری اعلیحضرت دم می‌زدند یا به او دشنام می‌دادند و او مانده بود با این

---

<sup>۱</sup> "خاطرات و تألمات"، صص ۱۸۴ و ۱۸۵

<sup>۲</sup> همان‌جا، ص ۲۸۹

<sup>۳</sup> دکتر فاطمی به توده‌ای‌ها پناه آورد و در خانه‌ای که رهبری حزب برای او تهیه کرده بود، مخفی شد، اما یک تصادف موجب شناسایی و دستگیری او گشت.  
<sup>۴</sup> نرخ جدائی دکتر مظفر بقائی و حسین مکی از دکتر مصدق و شروع مخالفت‌ها و توطئه‌ها از جانب آنها به واسطه‌گری هایگ گالوستیان بازرگان ارمنی مقیم تهران و از مدیران گروه تروریستی داشناک، هر یک به مبلغ یکصد هزار لیره استرلینگ تعیین شده بود. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ص ۳۵۱ کتاب نفت، قدرت و اصول، نوشته مصطفی علم، به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلستان.

خیل وزرا و وکلا و فرماندهان نظامی به اصطلاح ملی چه کند که برای لجن‌مال کردن او و جنبش ملی و خوش خدمتی به دربار از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند و در این راه از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

و همین امر بود که توده‌ای‌ها را در بدو امر نسبت به مصدق بدبین و نسبت به ماهیت نیت او مشکوک ساخته بود، زیرا از انبوهه عوامل ریز و درشت دربار و انگلیس و آمریکا که مصدق را احاطه کرده بودند، اصلاً بوی خوشی استشمام نمی‌کردند، با وجود این، توده‌ای‌ها به تجربه، پیگیری مصدق را در پیشبرد امر ملی شدن صنعت نفت و حاکم کردن نظام مشروطه در ایران دریافتند. پس از آن که ۳۰ تیر پیش آمد که بازهم به خون توده‌ای‌ها رنگین شد و نقطه عطفی شد در روابط توده‌ای‌ها با مصدق، آنها که علی‌رغم بلبشوی حاکم بر جبهه ملی به خواست قلبی مصدق در ملی شدن صنعت نفت و مشروطه کردن واقعی ایران پی برده بودند دیگر هیچ‌گاه از حمایت او دست نکشیدند و به مصلحت‌دید او تن دادند. اما مصدق که رهبر جنبش ملی ایران بود، تا لحظه آخر هزاران شاهد گویا را نادیده گرفت و تا دم آخر از این توهم دست نکشید که گویا آمریکا و انگلیس آماده‌اند او را و ملی شدن نفت را تحمل کنند و با او کنار بیایند، به شرطی که خطر حزب توده را مرتفع بدانند، لذا از روی آوردن به مردم و کشاندن آنها به میدان و مقابله با شبکه‌های توطئه در بیخ گوش خود خودداری کرد تا به گمان خود بهانه‌ای به دست آنها ندهد و آن‌قدر تعلل کرد تا شد آن‌چه نمی‌بایست بشود.

آخر الامر نیز همه کاسه کوزه‌ها باز بر سر توده‌ای‌ها شکسته شد. هم پیاز را خوردند و هم چوب را. از چپ و راست مورد حمله قرار گرفتند که چرا از مصدق حمایت نکردند و بعد چرا علی‌رغم مخالفت شدید مصدق با کشاندن مردم به خیابان، به اقدام مستقل روی نیاوردند و از مصدق عبور نکردند. و مصدق که در روزهای منتهی به کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد به فرمانداری نظامی دستور داده بود هر گونه تحرکات توده‌ای را در نطفه خفه کنند، پس از واقعه و در کنج احمدآباد می‌نویسد:

از آن چه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است که چنین قراردادی تصویب شود و معادن نفت کماکان در ید خارجی درآید تا هرچه می‌خواهند ببرند و هر حسابی که می‌خواهند درست کنند<sup>۱</sup>

باید گفت که هر چند مصدق "خاطرات و تألمات" را مخفیانه نوشته و به فرزندان خود سپرده بود تا روزی که وضع مملکت دگرگون شد، منتشر کنند، اما در واقع آن را به صورتی نوشت که گویی رساله دفاعیه او در دادگاه اعلیحضرت و "عرض جواب"ی است به فرمایشات وی تا در صورتی که احتمالاً توسط مأموران دربار کشف شود، از نظر او کاملاً قابل دفاع باشد. از این رو، خاطرات مصدق در جایی که به حزب توده می‌پردازد، همه‌اش به رد اتهام همکاری او با حزب و رد ادعای تدارک برای تحویل دادن کشور به کمونیست‌ها اختصاص دارد و در این میان تنها گاه به وضعیتی که پس از کودتا بر کشور حاکم شده است نیز اشاره‌ای می‌رود:

عرض می‌کنم که حزب توده اسلحه نداشت و این تهمت را هم به عده‌ای زدند که آنان را از بین ببرند. به طور خلاصه حزب توده و یک‌عده‌ای وطن‌پرست {یعنی ملیون} هر کدام از یک نظر و جهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.<sup>۲</sup>

یا

حزب توده حتی یک تفنگ هم نداشت تا چه رسد به تانک که بتواند متعرض کاخ سعدآباد شود و با بودن چهار تانک در این کاخ و عده‌ای سرباز مسلح پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی‌اسلحه و تانک حاکی از کمال تهور و شهامت بود.<sup>۳</sup>

یا

---

<sup>۱</sup> خاطرات و تألمات، ص ۲۰۵

<sup>۲</sup> "خاطرات و تألمات"، ص ۳۴۴

<sup>۳</sup> همان‌جا، ص ۳۷۹



کوچک‌ترین ارتباطی بین من و کمونیست‌ها نبود و چنانچه بود، با تحقیقات و شکنجه‌هایی که بعد از دستگیری من از یک عده افسران متهم به این مرام شد، فاش می‌گردید و شاهنشاه به نام و نشان این یاران وفادار {من} را به اطلاع عامه می‌رساندند. (ص ۳۷۱)

و این نشان می‌دهد که مصدق به خوبی می‌داند چه کسانی تا به آخر به جنبش ملی ایران وفادار ماندند و مشغول پس دادن تقاص ندانم‌کاری‌های او هستند. دکتر غلامحسین مصدق که از رنج‌هایی که پدرش از آزموده دادستان نظامی کشید، مطلع است، در مورد او می‌گوید:

آزموده جلاد و بی‌رحم بود. سادیسم داشت. از آن مزدوران کوچک و حقیری بود که برای خوش‌خدمتی از هیچ جنایتی روگردان نیستند و سابقه بیماری روانی داشت. هنگام اعدام محکومین که بیش‌تر آنها افسران وطن‌پرست بودند، نیمه‌شب به میدان تیر می‌آمد تا در مراسم قتل محکومین شرکت کند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

آن‌چه تحت عنوان "خاطرات و تألمات" در دست ماست، دفاعیه مصدق است در دادگاهی که جلادانی از قبیل آزموده بر آن ریاست می‌کنند. پیرمرد اما لجوج است و حقوق‌دان و با سند و مدرک بر باورهای خود تأکید می‌کند، اما هم‌چنان می‌داند که آبی که رفته است به جوی باز نمی‌گردد. او به احمدآباد می‌رود تا آخر عمر درد بکشد و ببیند چگونه همان‌هایی که به او پوزخند زده بودند که گفته بود، "بوشهر بندر ایران است"<sup>۲</sup>، با ایران همان کاری می‌کنند که او ترجیح می‌داد بمیرد و شاهد آن نباشد. از سوی دیگر، هم‌پیمانان و پشتیبانان پیگیر او نیز راهی قتلگاه‌ها، شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها و تبعیدهای خودخواسته شدند و همان‌ها که بوشهر را به ایران

<sup>۱</sup> "در کنار پدرم"، غلامحسین مصدق، ص ۱۴۱

<sup>۲</sup> هنگامی که مصدق در سال ۱۹۱۹ از اروپا به ایران می‌آید، در کشتی با سرپرستی کاکس، وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق‌الدوله را امضا کرده بود، هم‌کلام می‌شود. وقتی مصدق می‌فهمد که از راه بغداد نمی‌تواند وارد کشور شود، به او می‌گوید از طریق بوشهر که بندر ایران است وارد کشور خواهد شد. سرپرستی کاکس به او نگاهی می‌اندازد و از او می‌پرسد، بوشهر بندر ایران است؟ ("خاطرات و تألمات، ص ۱۲۰)

متعلق نمی‌دانستند، حکم به مرگ و زندان آنها دادند و سپس آن‌طور که می‌خواستند به نوشتن تاریخ این مملکت پرداختند.

این واقعیاتِ عصری توفانی از تاریخ کشور ماست. محروم کردن مردم و جوانان کشور از دانستن این واقعیات ممکن است تاریخ را تکرار کند، آنهم در دوران وانفسایی که بازیگران کهنه‌کار نقاب‌های تازه به چهره زده‌اند و به اتکای فراموشی یا بی‌اطلاعی نسل جوان پرچم "رهایی‌بخشی" به دست گرفته‌اند.

و ما که برای از دست رفتن بزرگانی هم‌چون استاد ایرج افشار دست تأسف به هم می‌مالیم و وظیفه خود می‌دانیم نسل جوان را به شیوه عشق ورزیدن به این آب و خاک، آن‌گونه که زندگی این استاد حکایت از آن داشت، آگاه کنیم، هم‌چنین نباید فراموش کنیم که هیچ بزرگی، هر قدر بزرگ باشد، نمی‌تواند و حق ندارد خود را قیم مردم بداند و حق بدیهی دانستن را از آنها سلب کند. و نیز باید بدانیم که بسا بزرگان که از حوزه بزرگی و حیطة تخصص خود که پا بیرون گذاردند، جز به اعتبار و بزرگی خود لطمه نزدند.

به راستی آیا در حق مصدق بزرگ که ۷ سال دهان او را گرفتند تا ناله‌ها و هشدارهایش را برای مردمش بازگو نکند و آن مردمی که حق آنها در شنیدن وصایا و هشدارهای رهبر بزرگشان را نادیده گرفتند، جفا نشده است؟

مرضیه توانگر ۹۰/۵/۱۷